

بایسته‌های حمایت از نهاد خانواده در قانون

اساسی افغانستان

حمید موسویان*

چکیده

خانواده مهم‌ترین نهاد اجتماعی است که اساس و بنیاد جامعه را تشکیل داده و دارای کارکردهای اجتماعی گسترده است. زمانی نهاد خانواده می‌تواند کارویژه‌های خویش را به‌گونه مؤثر انجام دهد که مورد حمایت دیگر نهادها خصوصاً نهاد دولت قرار گیرد. با توجه به این مهم، در ماده ۵۴ قانون اساسی افغانستان، حمایت از نهاد خانواده یکی از بایسته‌های کاری دولت شناخته می‌شود. مهم‌ترین مؤلفه‌های حمایت از خانواده در قانون اساسی افغانستان را می‌توان چنین فهرست نمود: «۱. منع ازدواج‌های اجباری؛ ۲. منع ازدواج‌های کودکان؛ ۳. منع کار اجباری بالای کودکان و زنان؛ ۴. فراهم‌سازی نیازمندی‌های اقتصادی، آموزشی و بهداشتی خانواده؛ ۵. مبارزه با ارزش‌های فرهنگی مخالف اساسات اسلام».

هرچند قانون اساسی افغانستان حمایت از نهاد خانواده را از مهم‌ترین مسئولیت‌های دولت دانسته است؛ اما دولت نتوانسته به‌گونه شایسته و آنچنانی که لازم است از خانواده حمایت کند؛ از همین‌رو، می‌توان گفت آنچه در این کشور

مشکل آفرینی می‌کند، عدم قانون نه؛ بلکه عدم تطبیق آن است.

واژگان کلیدی: نهاد خانواده، کارکرد خانواده، انواع خانواده، قانون اساسی و

حمایت قانون اساسی از خانواده.

مقدمه

خانواده از نهادهای بنیادین جامعه است که نخستین هسته‌های شکل‌گیری و پویایی جامعه در آن شکل می‌گیرد. این نهاد درهم‌کنشی با سایر نهادهای اجتماعی بقا و دوام جامعه را تضمین می‌کند. هرگاه یکی از نهادهای یادشده نتواند کارویژه‌ها و فعالیت‌های محوری خویش را به‌گونه‌ای بایسته آن انجام دهد، نظمی که در جامعه حاکم است، دچار چالش شده و به قول «امیل دورکیم»، سبب آنومی و بی‌هنجاری اجتماعی می‌گردد. از سوی دیگر، به‌دلیل این‌که خانواده نخستین کانون تربیت و پرورش کودک بوده و فرد از طریق آن با دیگر نهادها آشنا می‌شود، در امر سلامت و بیماری کل جامعه مؤثر است؛ به‌نحوی که سلامت خانواده سبب به میان‌آمدن جامعه سالم شده و از جانب دیگر، بیماری این نهاد موجب سرایت امراض به تمامی حوزه‌های حیات اجتماعی می‌گردد.

۲۵۰

اندیشه معاصر / سال دوم / شماره هفتم / بهار ۱۳۹۶

خانواده نخستین مکانی است که پس از تولد کودک در آن، وی خویش را در میان هم‌نوعان خود می‌یابد و با دیگران آشنا می‌شود و بر اثر کنش ارتباطی که با دیگر اعضای خانواده برقرار می‌کند، می‌آموزد تا چگونه نیازمندی‌هایش را رفع نموده و به‌عنوان یک فرد مستقل و مؤثر در جامعه تبارز کند؛ از همین‌رو، نقش خانواده در امر اجتماعی شدن افراد نیز مهم خوانده می‌شود و کارکرد تربیتی این نهاد باعث ترویج و اشاعه ارزش‌های فرهنگی - اجتماعی از یک نسل به نسل‌های بعدی می‌گردد.

خانواده هنجارگرا و قانون‌پسند مهد جامعه سالم و قانون‌پذیر بوده، به همین‌منظور، نیاز است که دولت و نظام سیاسی در خصوص پرورش نسل قانون‌پذیر و جلوگیری از تربیت نسل قانون‌گریز از طریق توجه به مشکلات و فراهم‌سازی زمینه‌های بهتر زندگی به خانواده‌ها، مسئولیت خویش را ادا نماید. نوشتار حاضر هم روی همین امر متمرکز است که قانون اساسی افغانستان برای خانواده چه جایگاهی را قائل شده و مسئولیت‌های دولت و حکومت در برابر این نهاد مهم اجتماعی چیست؟

در این نوشتار، تلاش می‌شود که ابتدا تعریف، انواع و کارکردهای مهم نهاد خانواده را با نگاه جامعه‌شناختی مورد بررسی قرار داده، بعداً جایگاه خانواده از دیدگاه قانون اساسی افغانستان، با توجه به اسناد حقوقی بین‌المللی، به تحلیل گرفته شود.

۱. تعریف، انواع و کارکردهای خانواده

۱-۱. تعریف خانواده

یکی از واژه‌هایی که اکثر مردم از آن تعریف و معنایی در ذهن‌شان دارند، مفهوم خانواده است؛ هرکسی در این خصوص نظری دارد و به زعم خویش آن را تعریف می‌کند؛ از همین رو، ما با تعاریف متعددی از این واژه مواجهیم. از خانواده تعاریف زیادی صورت گرفته و عمدتاً بیش‌ترین تعاریف از سوی روان‌شناسان و جامعه‌شناسان ارائه شده که هرکدام با توجه به طرز نگاه و مبنای اندیشه‌ای خویش آن را تعریف نموده‌اند. در این جا ما به دو تعریفی که از جامعیت بیش‌تری برخورداراند، بسنده می‌کنیم.

شماری اندیشمندان از خانواده چنین تعریف به‌دست داده‌اند که «گروهی است متشکل از افرادی که از طریق پیوند زناشویی، هم‌خونی یا پذیرش، با یکدیگر به‌عنوان شوهر، زن، مادر، پدر، برادر، خواهر و فرزند در ارتباط متقابل‌اند و فرهنگ مشترکی پدید آورده و در واحد خاصی زندگی می‌کنند.» (www.mojenoor.com)

عده‌ای دیگر از نظریه‌پردازان خانواده را این چنین تعریف نموده‌اند که: «خانواده مرکب از گروهی از افرادی است که از طریق خون، ازدواج یا فرزندخواندگی به یکدیگر مربوط و منسوب بوده، برای مدت طولانی و نامشخص باهم زندگی می‌کنند.» (کوئن، ۱۷۰)

۱-۲. انواع خانواده

با توجه به تاریخ و پیشینه دیرین خانواده، این نهاد صورت‌های متفاوتی را به‌خود گرفته و به انواع متعددی تقسیم‌بندی گردیده است؛ لیکن در این جا صرفاً به معرفی دو نوع خانواده که امروزه در اکثر جوامع رایج‌اند، بسنده می‌کنیم که عبارت می‌شوند از خانواده گسترده و خانواده هسته‌ای.

۱-۲-۱. خانواده گسترده

خانواده گسترده می‌تواند شامل جد، جده، زن و شوهر و احتمالاً فرزندان مزدوج آنان باشد.
(www.mojenoor.com)

عمدتاً خانواده گسترده به آن عده از خانواده‌هایی اطلاق می‌شود که بیش‌تر از دو نسل با تعداد زیادی از فرزندان در آن زندگی مشترک دارند و یک تن که به‌لحاظ سنی نسبت به دیگران بزرگ‌تر است، به‌عنوان رئیس خانواده و همه‌کاره امور شناخته می‌شود. نوعیت اکثر خانواده‌ها در کشورهای خاورمیانه، آفریقا و کشورهای جنوب آسیا، به‌ویژه در افغانستان، با توجه به بافت اجتماعی و فرهنگ عمومی مردم، از نوع گسترده است که چنین خانواده‌هایی لاقلاً سه نسل را در درون خود جای داده و به‌نحوی یک گروه خویشاوندی محدود را تشکیل می‌دهند.

۱-۲-۲. خانواده هسته‌ای:

تعریفی که بروس کوئن از آن به‌دست داده، از این قرار است که «خانواده هسته‌ای به خانواده‌هایی گفته می‌شود که مرکب از زن، شوهر و فرزندان‌شان باشند.» (کوئن، ۱۷۲)

آنتونی گیدنز خانواده هسته‌ای را این‌گونه تعریف نموده که «خانواده‌ای است که در آن، یک زوج متأهل (یا یکی از والدین) با فرزندان خود یا کودکانی که به فرزندپذیری پذیرفته، زندگی می‌کنند.» (گیدنز، ۱۳۷۶)

خانواده هسته‌ای، نوع خانواده معمول در کشورهای غربی است که نسبت به خانواده‌های گسترده میزان تعداد اعضای آن محدود بوده و با توجه به دگرگونی‌های تاریخی که این نهاد بدان مواجه گردیده، چنین صورتی به‌خود گرفته است.

نکته مهمی درخور توجه این است که امروزه در اکثر کشورها حجم خانواده‌ها محدود گردیده و از حالت گسترده به حالت هسته‌ای شدن در حرکت است. این‌که چه عواملی سبب گردیده تا خانواده‌های گسترده حالت هسته‌ای به‌خود گیرند، بروس کوئن سه عامل را در امر دگرگونی نهاد خانواده در کشورهای غربی مهم می‌پندارد:

۱. شهری شدن مردم و به میان آمدن دگرگونی پیوسته جغرافیایی در شهرها؛

۲. ایجاد گروه‌های رسمی برای حل مسائل و مشکلات مردم به‌جای گروه‌های خویشاوندی؛

۳. به میان آمدن فرصت و زمینه کسب پایگاه‌های اجتماعی مطلوب برای افراد؛ (کوئن، ۱۷۳) البته عوامل یادشده در کشورهای غربی ناشی از فرایند صنعتی شدن بوده که موجب دگرگونی‌ها و تحولات گسترده اجتماعی در کشورهای غربی گردید و یکی از پیامدهای آن، تحول ساخت خانواده از حالت گسترده به هسته‌ای است.

۳-۱. کارکردهای نهاد خانواده

نهاد خانواده در فرایند تحول تاریخی خود، کارکردهای متفاوت و متعددی را از خود به نمایش گذاشته و برخی از کارکردهای آن در عصر امروزی به دیگر نهادها سپرده شده است؛ چنانچه یکی از دیدگاه‌ها با توجه به جایگاه اجتماعی نهاد خانواده در اکثر کشورهای غربی، در خصوص کارکرد خانواده مبتنی بر این است که «خانواده امروزه تحلیل رفته و آن عده از کارکردهایی را که در گذشته عهده‌دار آن بود، دیگر بدان نمی‌پردازد؛ وظایفی چون مراقبت از سالمندان، بیماران و مبتلایان امراض روانی و آن دسته از کارکردهایی را که هنوز ایفا می‌کند، (چون کمک به جامعه‌پذیری کودکان) با نهادهای دیگر تقسیم شده، مضافاً این خانواده منزوی شده دارای روابط محدود خانوادگی است.» (سگالین: ۱۲) اما نگاه دیگری که در خصوص کارکردهای خانواده مطرح است، نگرش مثبت داشته و مدعی است که هنوز هم خانواده‌ها در جامعه‌ای تهری از انسانیت (حاکمیت خرد ابزاری روی رفتار اجتماعی انسان غربی)، کانون امنی برای رفع نیازهای عاطفی اعضای خود بوده که هیچ نهادی دیگر نمی‌تواند این نیازها را مرفوع سازد.

«ویلیام آگبرن» و «کلارک تیبس»، دو تن از جامعه‌شناسان در سال ۱۹۳۴م، شش کارکرد اصلی را برای خانواده مورد تأکید قرار داده‌اند که عبارت‌اند از: «تولید مثل، حمایت و مراقبت، جامعه‌پذیری، تنظیم رفتار جنسی و عاطفی و همراهی و تأمین پایگاه اقتصادی- اجتماعی.» (www.farsnews.com).

از کارکردهای مهم نهاد خانواده، کمک در امر اجتماعی شدن کودکان است و خانواده به‌عنوان مهم‌ترین نهادی که پایه‌های شخصیتی کودک در آن شکل می‌گیرد، در امر اجتماعی شدن افراد، به‌ویژه در ایام کودکی، مؤثر خوانده می‌شود. این که اجتماعی شدن چیست، تعاریف متعددی به‌وسیله جامعه‌شناسان مطرح گردیده و در غالب نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناختی در این خصوص روی حالات انفعالی فرد تأکید صورت گرفته که صرفاً فعل و انفعالاتی که در محیط

پیرامون اتفاق می‌افتد را می‌آموزد و خود در تولید رفتارهای اجتماعی هیچ‌گونه سهمی ندارد؛ حال آن‌که بر مبنای تئوری‌های جدید، اجتماعی‌شدن به فرایندی تلقی می‌شود که فرد در آن به‌عنوان عنصر فعال در نظر گرفته شده و بر مبنای هم‌کنشی متقابل با دیگر پدیده‌ها، نیازمندی‌هایش را مرفوع ساخته و یک موجود تأثیرگذار در امور اجتماعی است. در یک تعریف فشرده و خلاصه می‌توان اجتماعی‌شدن را این‌چنین بیان نمود:

«اجتماعی‌شدن آن فرایند آموزش اجتماعی است که رشد و موجودیت فرد را در شبکه ارتباطات اجتماعی در «جامعه» ممکن می‌سازد که بر اثر آن، شخصیت فرد در روند مبادله فعال و مثبت، با واقعیت‌های اجتماعی شکل می‌گیرد.» (ویس وده: ۲۰۹)

از دیگر کارکردهای خانواده، تأمین نیازمندی‌های اقتصادی اعضای آن است. این نهاد اجتماعی در این‌جا دارای کارکرد اقتصادی است. در جوامع سنتی و کشاورزی، خانواده به‌عنوان واحد تولید در نظر گرفته می‌شد؛ حال آن‌که در جوامع صنعتی، این نهاد به واحد مصرف تغییر چهره داده؛ لیکن نکته درخور توجه این است که هنوز هم خانواده برای اعضای خود نیازمندی‌های اقتصادی‌شان را برآورده می‌سازد. امروزه در اکثر جوامع آذوقه، لباس، مسکن و... از طرف نهاد خانواده تأمین می‌شود که این امر نشانگر کارکرد اقتصادی آن است.

تنظیم رفتارهای جنسی و تولید مثل یکی از کارکردهای دیگر خانواده است؛ هویت‌یابی جنسی افراد ابتدا در محیط خانواده صورت می‌گیرد و کودکان پی می‌برند در صورتی‌که جنس‌شان مذکر یا مؤنث باشد، چگونه با دیگران رابطه برقرار کنند و این خانواده است که بایدهای رفتاری کودکان دختر و پسر را تعیین و تشخیص می‌کند. از سوی دیگر، تأمین روابط جنسی (میان زن و مرد) دارای یک هدف و کارکرد عملی در جامعه است و آن جاگزین‌ساختن اعضای جامعه و استمرار نسل‌های مختلف از طریق زاد و ولد طبیعی می‌باشد. اما این‌که روابط جنسی چگونه به‌گونه‌ی هنجارمند تأمین شود، مربوط به خانواده می‌شود و مشروعیت‌بخشی روابط جنسی از طریق ازدواج که بنیه اصلی خانواده‌های «نوبنیاد» را تشکیل می‌دهد، صورت می‌گیرد و خانواده است که در ایجاد و آغاز روابط جنسی هنجارمند نقش بازی نموده تا از روابط جنسی انحرافی نظیر فحشا و... جلوگیری به‌عمل آید.

تثبیت پایگاه اجتماعی افراد هم‌چنان جزئی از کارکردهای نهاد خانواده است. عمدتاً هر

خانواده‌ای با توجه به موقعیت اقتصادی و اجتماعی‌ای که در جامعه دارد، به اعضای خود تعیین جایگاه می‌کند و به‌نحوی در امر فراهم‌سازی پایگاه اجتماعی افراد، به‌ویژه پایگاه انتسابی، نقش مؤثری ایفا می‌کند. اکثراً در جوامع سنتی پایگاه اجتماعی افراد با توجه به موقعیت خانوادگی آنان تعیین می‌شود؛ از همین‌رو، یکی از کارکردهای این نهاد مشخص‌ساختن موقعیت و پایگاه اجتماعی اعضای آن است.

هرچند نهاد خانواده بنا بر پیچیده‌شدن ساخت اجتماعی، در اکثر کشورهای صنعتی، شماری از کارکردهای خویش را به دیگر نهادها سپرده و کارایی را که در گذشته از خود به نمایش می‌گذاشت، اکنون دیگر آن فعالیت‌ها را انجام نمی‌دهد؛ اما هنوز هم به‌عنوان امن‌ترین مکان عاطفی برای اعضای آن خوانده می‌شود؛ در حالی‌که در کشورهای سنتی خانواده اکثر کارکردهای خود را حفظ نموده و فعالیت‌هایش را به پیش می‌برد.

موفقیت خانواده در کارکردهایش نیازمند حمایت لازم از طرف سایر نهادهای اجتماعی، به‌ویژه نهاد دولت، است و اگر دیگر نهادها توجه لازم به خانواده نداشته باشند، بدون شک این نهاد نمی‌تواند به‌تنهایی فعالیت‌های خویش را به‌صورت بایسته آن انجام دهد؛ از همین‌رو، حمایت و مراقبت از خانواده به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مسئولیت‌های دولت شناخته می‌شود.

با توجه به مهم‌بودن نهاد خانواده، دولت‌ها مکلف گردیده‌اند که نهاد خانواده را زیر پوشش حمایتی خود قرار دهند و به‌منظور پاسخ‌گوبودن دولت‌ها در امر فراهم‌سازی امکانات لازم رفاهی برای خانواده، به‌ویژه تأمین سلامت اطفال و مادران، در اکثر اسناد حقوق ملی و بین‌المللی «که تأکید روی رعایت حقوق بشر دارد» این امر به‌عنوان یک قاعده حقوقی الزام‌آور به‌صورت جدی مورد تأکید قرار گرفته است.

از همین‌رو، جایگاه خانواده در قانون اساسی افغانستان به‌عنوان مایه و بنیاد اصلی شکل‌گیری جامعه مورد توجه قرار گرفته و دولت مکلف گردیده که آن را مورد حمایت قرار دهد؛ تهدیدات و چالش‌هایی که در برابر آن قرار دارد را رفع نموده و زمینه رفاه و آسایش خانواده‌ها را مساعد سازد.

۲. جایگاه خانواده در قانون اساسی افغانستان

آن‌گونه که در بالا گذشت، قانون اساسی افغانستان به‌عنوان قانون مادر، حمایت از نهاد خانواده را جزء مسئولیت‌ها و یکی از بایسته‌های کاری دولت خوانده که ماده ۵۴ قانون اساسی در این باب چنین حکم نموده است: «خانواده رکن اساسی جامعه را تشکیل می‌دهد و مورد حمایت دولت قرار دارد. دولت به‌منظور تأمین جسمی و روحی خانواده، بالاخص طفل و مادر، تربیت اطفال و برای از بین بردن رسوم مغایر با احکام دین مقدس اسلام، تدابیر لازم اتخاذ می‌کند.» (ق. ا. ماده ۵۴)

در قانون اساسی افغانستان، رعایت اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی که افغانستان به آن‌ها الحاق نموده، مسئولیت دولت خوانده شده، برای جلب حمایت جامعه جهانی و تأمین حقوق شهروندی افراد لزوماً در جهت تحقق آن‌ها (اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی) باید فعالیت‌های مؤثری انجام دهد. در بند اول ماده ۲۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر، حقوق خانواده چنین مورد توجه قرار گرفته که اصل متن آن چنین است: «هرکس حق دارد که سطح زندگی او و رفاه خود و خانواده‌اش را از حیث خوراک و مسکن و مراقبت‌های طبی و خدمات لازم اجتماعی تأمین کند و هم‌چنین حق دارد که در مواقع بی‌کاری، بیماری، نقض اعضا، بیوگی، پیری یا در تمام موارد دیگری که به علل خارج از اراده انسان، وسایل امرار معاش از بین رفته باشد، از شرایط آبرومندانه زندگی برخوردار شود.» (ره‌نمود ماکس پلانک، ۱۳۹) با توجه به متن این بند اعلامیه مذکور، فراهم‌سازی شرایط آبرومندانه زندگی برای خانواده‌ها با تأکید بر نقش و کارکردهای بنیادین دولت‌ها، از بایسته‌های کاری آن می‌باشد. هم‌چنین حمایت از نهاد خانواده در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز مورد توجه قرار گرفته که بر مبنای آن خانواده‌ها باید مورد حمایت جامعه و حکومت قرار گیرد.^۱ همین‌طور میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز حمایت و مساعدت از خانواده را به‌عنوان رکن مهم و اساسی جامعه مورد توجه قرار داده است.^۲ با توجه به اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی یادشده، جایگاه خانواده در قانون اساسی افغانستان به‌شکل کلی مورد توجه

۱. بند اول ماده ۲۳ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی: خانواده عنصر طبیعی و اساسی جامعه است و استحقاق حمایت جامعه و حکومت را دارد.

۲. بند اول ماده... میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی: خانواده که عنصر طبیعی و اساسی جامعه است باید از حمایت و مساعدت به حد اعلائی ممکن برخوردار گردد؛ به‌ویژه برای تشکیل و استقرار آن و تا زمانی که مسئولیت نگهداری و تعلیم و تربیه اطفال خود را به عهده دارد.

قرار گرفته و هرگاهی که خواسته باشیم آن را به تفسیر گیریم، مصادیق مراقبت و حمایت از نهاد خانواده را می‌توان در ممنوعیت ازدواج‌های اجباری، ممنوعیت ازدواج‌های زیرسن، ممنوعیت کار اجباری زنان و اطفال، تأمین نیازمندی‌های اقتصادی، آموزشی و بهداشتی خانواده‌ها و مبارزه با رسوم فرهنگی که مغایر احکام اسلامی‌اند، جست‌وجو نمود که در ذیل به هریکی از آن‌ها پرداخته می‌شود.

۲-۱. ممنوعیت ازدواج‌های اجباری

از مقوله‌های مهمی که در جوامع دموکراتیک، زبانزد اکثر مردم می‌باشد، این است که «هرچند مردم نمی‌توانند پدر و مادرشان را انتخاب کنند؛ اما می‌توانند با زن یا مردی که دوست دارند، ازدواج کنند.» (www.vista.ir) اما این قاعده در تمامی کشورها و تمامی ازدواج‌ها حاکم نیست؛ بل ما هنوز هم در برخی از کشورها با ازدواج‌هایی روبه‌رو هستیم که اصلاً رضایت کسانی که قرار است با هم عقد بندند و عمرشان را با هم یکجا سپری کنند، مطرح نیست. عمدتاً دیگران به‌جای زوجی که زندگی مشترک را آغاز می‌کنند، تصمیم می‌گیرند. این امر خود چالشی است که خانواده‌ها گرفتار آن بوده و اکثر خشونت‌های خانوادگی ناشی از همین‌گونه ازدواج‌ها می‌شود.

ازدواج‌های اجباری یکی از نمادهای روشن تضییع حقوق انسانی افرادی است که دچار آن گشته و به‌نحوی قربانی خواست‌های دیگران گردیده‌اند و در این میان، خود هیچ سهمی در امر تعیین سرنوشت خویش نداشته و از جانب دیگر فردی را که به صفت همسر برایش گزینش نموده‌اند، لاجرم باید آینده و ادامه زندگی خویش را با او سپری کنند.

«بدون شک ازدواج‌های اجباری یکی از مهم‌ترین عوامل انحطاط خانوادگی بوده که در درازمدت یا کوتاه‌مدت شیرازه خانوادگی را از هم پاشیده و سرانجام جوانان و خانواده‌ها را دچار بدبختی می‌سازد.» (www.suboot.org.af) زن و مردی که بر اساس رسوم سنتی بدون این‌که شناختی از هم داشته باشند، بدون این‌که نسبت به همدیگر عشق و علاقه‌ای داشته باشند، بدون این‌که خواست‌ها و نیازمندی‌های همدیگر را درک کنند و بدون این‌که فاصله تحصیلی و پایگاه اجتماعی دوطرف مورد توجه قرار گرفته باشد، مجبوراند با هم زندگی مشترک تحمیلی را سپری کنند، در اکثر مواقع نمی‌توانند که با همدیگرشان کنار بیایند و این مسئله سبب می‌شود که اکثر ازدواج‌های اجباری در آینده نه‌چندان دور در خوشبینانه‌ترین وضعیت منجر به طلاق و

از هم‌پاشیدگی شیرازه خانواده می‌شود.

در افغانستان میزان ازدواج‌های اجباری گسترده است و اکثر دخترها و پسرهای جوان از این آزادی برخوردار نیستند که بتوانند همسر آینده‌شان را آزادانه مطابق به خواست و علاقه خود انتخاب کنند. عمدتاً در مناطق روستایی زوج‌ها در روز عروسی‌شان با هم آشنا می‌شوند و این مسأله خود به‌نحوی عمده‌ترین حق انسانی‌شان را از آنان سلب می‌کند و آنان مجبوراند که تا آخر عمر انتخاب پدر و مادرشان را هرچند که مطابق میل‌شان نیست، تحمل کنند.

با توجه به پیامدهای ناگوار و منفی که از ازدواج‌های اجباری متصور است، در بند سوم ماده ۲۳ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، عقد ازدواج‌های اجباری را شدیداً منع نموده و این‌گونه آمده است که «هیچ نکاحی بدون رضایت آزادانه و کامل طرفین آن منعقد نمی‌شود.» (رهنمود ماکس پلانک، ۱۳۹) همین‌طور در بند ۳ ماده ۱۰ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آمده است که «ازدواج باید با رضایت آزادانه طرفین که قصد آن را دارند، واقع شود.» (همان، ۱۴۰) افغانستان هم یکی از کشورهایی است که به هر دو میثاق پیوسته و قواعد آن را پذیرفته است؛ از همین لحاظ است که قانون اساسی این کشور از سلامت روحی و روانی خانواده‌ها سخن گفته و آن را به‌عنوان مسئولیت مهم دولت شناخته تا در این خصوص گام‌های مؤثری را بردارد. زمانی که بحث از سلامت روحی خانواده مطرح می‌شود، بدون شک می‌توان ادعا کرد که ازدواج‌هایی که بر مبنای رضایت و خواست طرفین آن نباشد، به هیچ صورتی نمی‌تواند سلامت روانی خانواده را تأمین و حفظ کند؛ به همین اساس، قانون اساسی از عقد ازدواج‌های اجباری که منجر به خشونت و از هم‌پاشیدگی شیرازه خانواده می‌گردد، ممانعت نموده و در بند ۱۰ ماده ۵ قانون منع خشونت علیه زن، ازدواج اجباری را به‌عنوان نوعی خشونت علیه زن تعریف نموده و در ماده ۲۶ قانون منع خشونت علیه زن آمده است که «هرگاه شخصی، زنی را که سن قانونی ازدواج را تکمیل نموده، بدون رضایت وی نامزد یا به عقد نکاح درآورد، حسب احوال، به حبس متوسط که از دو سال کم‌تر نباشد، محکوم، نامزدی و نکاح مطابق احکام قانون فسخ می‌گردد.» (www.mowa.gov.af)

با توجه به آنچه در بالا یاد شد، می‌توان گفت که ازدواج‌های اجباری خود به‌نحوی باعث می‌گردد که سلامت روحی و روانی زن، شوهر و فرزندان آنان را صدمه وارد کند. قانون اساسی کشور از تأمین سلامت روحی و روانی اعضای خانواده سخن گفته و در صورتی که ازدواج‌های

اجباری منعقد گردد، به‌نحوی حکم قانون اساسی نقض می‌گردد. به همین مبنا ازدواج‌های اجباری از منظر قانون اساسی افغانستان مردود است که عاملان آن باید مورد پیگرد قانونی قرار گیرند.

۲-۲. ممنوعیت ازدواج‌های کودکان

در فرهنگ روستایی مردم ما یکی از ضرب‌المثل‌هایی که زیانزد اکثر مردم بوده، این است که «وقتی دختر را با کلاه خود زدی، اگر به زمین نخورد به شوهرش بده.» این ضرب‌المثل صرفاً در قالب الفاظ نه بلکه عملاً اکثر خانواده‌ها دختران‌شان را در کودکی به شوهر می‌دهند. ازدواج کودکان یا ازدواج زیرسن یکی از انواع معمول ازدواج‌ها در کشورهای عقب‌مانده و سنتی است و نمی‌توان آن را تک‌عاملی دانست؛ بلکه زاده عوامل و متغیرهای متعدد می‌باشد. ازدواج‌های زیرسن یکی از انواع خشونت و زیرپاشدن حقوق انسانی کودکان «به‌ویژه کودکان دختر» است. این‌گونه ازدواج‌ها عمدتاً پیامدهای اجتماعی ناگوار در جامعه از خود به‌جا می‌گذارد.

از پیامدهای منفی و ناگوار ازدواج‌های زیرسن یکی این است که اولاً، مزایای کودکی را از کودکان گرفته و هر کودکی که ازدواج می‌کند، برخلاف طبع کودکی مسئولیت‌های بزرگی را عهده‌دار شده و دیگر نمی‌تواند بازی‌های کودکانه‌اش را انجام دهد. آنان ملزم‌اند نقش اعضای بزرگ خانواده را ایفا کنند و افرادی که مجبوراً در سن طفولیت ازدواج کنند، از مزایای زندگی کودکانه‌شان دور شده و این امر سبب می‌شود که نیازمندی‌های عاطفی آنان در ایام کودکی برآورده نشود و به‌نحوی از لحاظ روانی آنان را آسیب‌پذیر سازد.

ثانیاً، می‌توان گفت که ازدواج‌های پیش از وقت روی سلامت جسمی دختران هم‌چنان خطرناک است و حاملگی در سنین کودکی به جسم و بدن دختران جوان ضرر می‌رساند. نتیجه پژوهش‌های پزشکی این بوده که «عوارض ناشی از حاملگی یکی از عوامل عمده مرگ و میر مادران دارای سنین ۱۵-۱۹ سال می‌باشد.» (روزنامه هشت صبح، ۳ سرطان)

هم‌چنین ازدواج‌های زودهنگام فرصت تحصیلی را از کودکان بازگرفته و این امر سبب می‌شود که آنان در بزرگسالی از فرصت‌های مناسب شغلی بهره‌مند نگردند. هرچند قربانی ازدواج‌های زودهنگام هم پسران و هم دختران‌اند؛ اما اغلب این قربانیان را دختران تشکیل می‌دهند و بنا بر فرهنگ حاکم مردسالاری در افغانستان، میزان ازدواج‌های زیرسن در میان زنان

به مراتب بیش‌تر از مردان است.

آن‌گونه که عوامل و پیامدهای ازدواج‌های زودهنگام نشان می‌دهد، اگر منافع زنان و دختران در یک جامعه تأمین نگردد آن جامعه رشد نمی‌کند، در مقابل کشانده‌شدن دختران به ازدواج‌های نابهنگام تحت تأثیر شدید عقب‌ماندگی جامعه قرار دارد؛ به‌طوری که در جوامع عقب‌مانده‌تر و محروم‌تر نسبت به مردان میان دختران درصد ازدواج‌های زودهنگام بیش‌تر است.

«سازمان‌های بین‌المللی از قبیل «یونیسف» و «صندوق جمعیت ملل متحد» جهت پیش‌گیری از پیامدهای ناگوار ازدواج‌های خردسالان و یا کاستن آن تلاش‌های فراوان نموده‌اند تا دولت‌ها را وادار نمایند که قوانینی را در این راستا وضع و اعمال کنند و برنامه‌هایی را جهت ارتقای آگاهی مردم نسبت به عوارض این گرایش غلط سنتی اجرا کنند. جمعیت ملل متحد و یونیسف حداقل سن ازدواج را هجده سالگی انتخاب کرده‌اند.» (www.bsharat.com).

قانون اساسی افغانستان روی سلامت جسمی و روحی خانواده تأکید نموده، یکی از عواملی که می‌تواند سلامتی اعضای خانواده را تأمین و تضمین کند، جلوگیری از ازدواج‌های خردسالان می‌باشد؛ زیرا یکی از پیامدهای خطرناک ازدواج‌های زیرسن، در معرض خطر قرارگرفتن سلامت طفل و مادر است و دولت مکلف و مسئول است تا زمینه بهتر زندگی را در جهت حفظ سلامت طفل و مادر مساعد سازد؛ ازاین‌رو، ازدواج‌های زیرسن را یکی از انواع خشونت علیه زنان خوانده است (بند ۱۲ ماده ۱۰ قانون منع خشونت علیه زن) و سن قانونی ازدواج مطابق به قانون مدنی افغانستان برای دختران تکمیل ۱۶ سالگی و برای پسران اکمال سن ۱۸ می‌باشد.^۱ قید سن ازدواج در واقع خود به‌نحوی به این مهم اشاره می‌کند که از عقد ازدواج‌های زیرسن قانونی جلوگیری صورت گیرد و به‌منظور تأمین ضمانت اجرایی آن، کسانی که عامل و مسبب عقد ازدواج‌های اجباری می‌باشند، محکوم به جزا شده‌اند.^۲

از همین‌رو، می‌توان گفت که قانون اساسی افغانستان به‌منظور تأمین سلامت خانواده، ازدواج‌های خردسالان را که سلامت روحی و جسمی اعضای آن را صدمه می‌رساند، ممنوع

۱. ماده هفتماد قانون مدنی افغانستان: اهلیت ازدواج وقتی کامل می‌گردد که ذکور سن (۱۸) و اناث شانزده سالگی را تکمیل کرده باشند.

۲. ماده بیستم و هشتم قانون منع خشونت علیه زن: هرگاه حق زن را که سن قانونی ازدواج را تکمیل ننموده و بدون رعایت احکام ماده «۷۱» قانون مدنی به عقد نکاح درآورد، حسب احوال به حبس متوسط که از دوسال کم‌تر نباشد، محکوم و نکاح در صورت مطالبه زن، مطابق احکام قانون فسخ می‌گردد.

گردانیده، در قوانین ارگانیک برای آن عده از افرادی که عامل ازدواج‌های زیرسن قانونی‌اند، مجازات تعیین نموده تا از تکرار آن جلوگیری صورت گیرد؛ اما واقعیت امر این است که هنوز هم در اکثر مناطق، دختران در سنین طفولیت به ازدواج درمی‌آیند.

۲-۳. ممنوعیت کار اجباری بالای کودکان

یکی از چالش‌های بزرگی که دامن‌گیر اکثر مردم در کشورهای در حال توسعه است، گراف بلند کارهایی است که افراد بدون میل و خواست بدان می‌پردازند و به‌نحوی بالای آنان تحمیل می‌شود. هر آن کاری که برخلاف میل کسی بر او تحمیل شود، کار اجباری گفته می‌شود و یا کار اجباری به آن عده از فعالیت‌هایی اطلاق می‌شود که فرد بنا بر تنگدستی بدان گرفتار می‌شود و مجبور است بدان بپردازد. عمدتاً مردمان فقیر به کارهای اجباری سوق داده می‌شوند و از آنان صاحبان سرمایه به قول «کارل مارکس» بهره‌کشی می‌کنند و کسانی که به چنین کارهایی گماشته می‌شوند، نسبت به تولید و نتایج کار خویش آگاهی کامل ندارند.

افغانستان هم یکی از کشورهای فقیر دنیا بوده که میزان کارهای اجباری و مجبوریت‌های شغلی در آن زیاد است؛ اما در این میان چیزی که نگران‌کننده خوانده می‌شود، این است که کودکان نیز در برخی از ساحات و مناطق به کارهای اجباری واداشته می‌شوند. علاوه بر کودکان خیابانی که مشغول صفاکاری موترها، اسپندکردن، گردآوری زباله‌ها، خریدهای پلاستیک‌فروشی و... می‌باشند، اگر به داش‌های خشت‌پزی، معادن ذغال سنگ، ترمیم‌گاه‌های موتر و... نگاهی بیاندازیم، درمی‌یابیم که اطفال به کارهایی استخدام شده‌اند که به مراتب بالاتر از توانایی فیزیکی و جسمانی آنان بوده و این امر، خود سلامت جسمی آنان را در معرض خطر قرار می‌دهد. از طرف دیگر، چنین وضعیتی فرصت‌های تحصیلی و آموزشی را از آنان می‌گیرد و این امر، خود سبب بی‌سواد بارآمدن یک نسل می‌شود. چنین کارهایی سبب محرومیت کودکان از کودکی شده و یا توانایی و کرامت آن‌ها را از بین می‌برد که برخلاف ارزش‌های حقوق بشری آن‌ها است.

«وادارنشدن به کار اجباری جزء حقوق بنیادی بشر است و تمام کشورهای عضو سازمان بین‌المللی کار، باید به اصول آن احترام گذاشته و برای محو کار اجباری تلاش کنند. از جانب دیگر، کودکان و نوجوانان لزوماً در کارهایی مشارکت داشته باشند که سلامت و رشد آن‌ها را مختل نکرده و برای تحصیل آنان اشکال ایجاد نکند. این نوع کار، فعالیت‌های مثبت برای کودکان

است. این کارها شامل کمک به پدر و مادر در خانه، کمک به کسب و کار خانوادگی و... می‌شود. این چنین فعالیت‌ها از یک‌سو در رشد کودکان اثر دارد و از سوی دیگر به رفاه خانواده کمک می‌کند و به آن‌ها تجربه لازم را می‌آموزاند که خود را برای تبدیل شدن به عضو مولد در آینده آماده سازند.» (<https://tavaana.org>).

قوانین حقوق بشر و میثاق‌هایی که در خصوص تأمین حقوق انسانی کودکان تدوین گردیده، همگی در پی آن‌اند که دولت‌ها و تمامی نهادهایی که در زمینه حقوق کودکان فعالیت دارند، مکلف و مسئول شوند تا زمینه بهتر زندگی را برای کودکان فراهم سازد. از سوی دیگر، تلاش صورت گیرد تا اطفال به کارهای اجباری وادار نگردند. در ماده ۲۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی تذکر یافته که: «۱- هرطفلی بدون هیچ‌گونه تبعیض از حیث نژاد، جنس، زبان، مذهب، اصل و منشأ ملی یا اجتماعی - مکتب یا نسب - حق دارد از تدابیر حمایتی که به اقتضای وضع صغیربودنش از طرف خانواده او و جامعه و حکومت کشور او باید به عمل آید؛ ۲- هرکودکی باید بلافاصله پس از ولادت به ثبت برسد و دارای نامی شود؛ ۳- هرکودکی حق تحصیل تابعیتی دارد.» (دانش، ۳۷۴)

در بند پنجم میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آمده است که «واداشتن اطفال به کارهایی که برای جهات اخلاقی یا سلامت آن‌ها زیان‌آور است یا زندگی آن‌ها را به مخاطره می‌اندازد یا مانع رشد طبیعی آنان می‌گردد، باید به موجب قانون قابل مجازات باشد.» (رهنمود ماکس پلانک، ۱۴۰)

رعایت اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی که در قانون اساسی افغانستان مسئولیت دولت شناخته می‌شود، با توجه به آن هر نوع کار اجباری را منع قرار داده^۱ و از جانب دیگر، تحمیل کار بالای اطفال را نیز ممنوع اعلام نموده^۲، مزید بر آن برای تضمین سلامت جسمی - روانی اطفال استخدام آنان را در هر نوع قطعات نظامی کاملاً ممنوع اعلام نموده است.^۳

هرچند قانون اساسی افغانستان راه کارهای مناسب و قانونی را در خصوص منع کار اجباری بالای کودکان و تمامی شهروندان پیش‌بینی نموده؛ اما باید اذعان داشت که هنوز هم میزان اطفال

۱. بند اول ماده ۴۹ قانون اساسی: تحمیل کار اجباری ممنوع است.

۲. بند سوم ماده ۴۹ قانون اساسی: تحمیل کار بر اطفال جواز ندارد.

۳. ماده سوم قانون منع استخدام اطفال در قطعات نظامی: استخدام اطفال در قطعات نظامی و استفاده از آن‌ها به هر نحوی ممنوع می‌باشد.

و کودکانی که به کارهای شاق و بالاتر از توان‌شان می‌پردازند، زیاداند و تا کنون به‌صورت مؤثر در خصوص رفع آن از طرف دولت اقدامی مؤثر صورت نگرفته است.

۲-۴. تأمین نیازمندی‌های اقتصادی، آموزشی و بهداشتی خانواده

گسترده‌گی فقر اقتصادی از چالش‌هایی است که مانع تحقق کارکردهای مهم خانواده می‌شود و خانواده‌هایی که به فقر اقتصادی دچاراند، نمی‌توانند به‌گونه دقیق کارویژه‌های خویش را انجام دهند. متأسفانه در افغانستان ما با تعداد گسترده‌ای از خانواده‌های فقیر مواجهیم! فقر اقتصادی که خود در امر افزایش انحرافات و ناهنجاری‌های اجتماعی مؤثر عمل می‌کند، در افغانستان یکی از چالش‌های بزرگ اجتماعی است که در خصوص پایین‌آوردن میزان آن کارهای درخور تأملی صورت نگرفته است.

از سوی دیگر، مبرهن است که دانش و سواد خود از عوامل مهمی‌اند که زمینه‌های پیشرفت و توسعه را در جوامع فراهم می‌سازد، همین‌طور عکس قضیه نیز صادق است که اگر سطح سواد عمومی مردم پایین باشد، به همان میزان ما شاهد واپسماندگی در عرصه‌های مختلف زندگی می‌باشیم. روی همین منظور است که اکثر کشورهای پیشرفته امروزه هزینه‌های آموزشی را سرمایه‌گذاری عنوان داده‌اند نه مصرف. پایین‌بودن سطح سواد عمومی، در عصر گسترده‌گی اطلاعات خود یکی از مشکلاتی است که جامعه افغانی با آن مواجه بوده، هرچند کارهای درخور توجهی در زمینه فراگیرسازی آموزش و پرورش صورت گرفته که به لحاظ کثرت جمعیت دانش‌آموز نسبت به گذشته بی‌سابقه است. امروزه حداقل بیش از ده میلیون تن از دانش‌آموز مشغول فراگیری دانش در مکاتب می‌باشند (<http://moe.gov.af>). اما هنوز هم بنا بر عوامل متعدد، از جمله ناامنی و فقر اقتصادی، بیش‌تر از ۵ میلیون کودکانی که واجد شرایط آموزشی‌اند، از فرصت فراگیری آموزش برخوردار نیستند (<http://www.dw.de>).

عدم دسترسی مناسب به خدمات بهداشتی، یکی دیگر از مشکلاتی است که اکثر خانواده‌های افغانستانی با آن مواجه بوده و یکی از عوامل افزایش میزان مرگ و میر مادران و کودکان می‌باشد. گرچه در چند سال اخیر میزان مرگ و میر کودکان و مادران نسبت به گذشته پایین آمده و آماري که از سوی وزارت صحت عامه افغانستان اعلام گردیده، در سال ۲۰۰۲ در هر ۲۷ دقیقه یک مادر هنگام زایمان جانش را از دست می‌داد؛ حال آن‌که میزان مرگ مادران هنگام زایمان در سال

۲۰۱۳ در هردو ساعت به یک تن کاهش پیدا کرده، همین‌طور در سال ۲۰۰۲ میزان مرگ اطفال زیر پنج سال از هر چهار نوزاد یک تن بوده که در سال ۲۰۱۳ از میان هر ده تن کودک نوزاد زیر سن پنج سال، یک کودک می‌میرد (www.bbc.com) که این امر، خود نشانگر اقدامات دولت در جهت تأمین شرایط مناسب بهداشتی برای شهروندان افغانستان است.

با توجه به بند اول ماده ۵۴ قانون اساسی افغانستان که در آن حمایت از خانواده را یکی از مسئولیت‌های دولت قرار داده، می‌توان گفت که دولت برای این‌که جامعه سالمی را مدیریت کند، لازم است در خصوص تأمین امکانات اقتصادی، آموزشی و بهداشتی زندگی آنان توجه جدی داشته باشد. در صورتی‌که از طرف دولت در عرصه‌های فوق ارائه خدمات صورت نگیرد، یکی از پیامدهای اسف‌بار عدم تأمین شرایط مناسب آموزشی و اقتصادی برای خانواده‌ها، افزایش ناهنجاری و بی‌نظمی در جامعه می‌باشد که نظم و انسجام اجتماعی را به هم زده و مدیریت هنجارمند جامعه شدیداً صدمه می‌بیند. اگر دولت کارویژه‌های خویش را در قسمت حفاظت و حمایت از خانواده مطابق قانون انجام ندهد، لفظ حمایت از خانواده صرفاً در قالب واژه‌ها باقی خواهد ماند و مصداق عملی حمایت از این نهاد را درنخواهیم یافت که خود نقضی از احکام قانون اساسی می‌باشد.

۵-۲. مقابله با رسوم غیر اسلامی به منظور حمایت از خانواده

حاکمیت ارزش‌ها و رسوم سنتی بر نهاد خانواده از دیرزمانی تا کنون وجود داشته که نه ریشه و منشأ درست عقلانی دارد و نه اساس و پایه دینی. این رسوم و هنجارها در اکثر مواقع سبب می‌گردد که حقوق بشری اعضای خانواده تضییع شود. بددادن دختران، یکی از مصادیق حاکمیت ارزش‌های سنتی غیر دینی و خلاف اصول منطقی است که در اکثر مواقع، به منظور فرونشاندن آتش نفاق میان دو خانواده یا دو قریه صورت می‌گیرد که در آن تنش، یکی از طرفین جان باخته باشد، به خانواده قربانی بر اساس جرگه و شورای قومی، یکی از دختران خانواده‌ایی که یک عضو آن به قتل متهم گردیده، «به نام دختر بد» خون‌بها داده می‌شود که این دختر محروم از حقوق بشری بوده و خانواده پدری‌اش او را به خانواده مقابل تسلیم می‌کند. چنین رفتاری در برابر دختری که اصلاً جرمی را مرتکب نشده و مجبور است که اشتباه و گناه دیگران با قربانی کردن خواست‌ها و حقوق بنیادین‌اش جبران گردد، هیچ مبنا و اساس دینی ندارد؛ اما عملاً در میان اکثر قبایل افغانستان به عنوان یک رویه پذیرفته شده، معمول و جاری است؛ در حالی‌که چنین عملی

مطابق به احکام قانون، خشونت در برابر زن محسوب می‌گردد.^۱

از مصداق‌های دیگری رویه‌های خلاف ارزش‌های دینی - عقلانی، مصارف گزاف عروسی و ازدواج است که این امر سبب گردیده تا اکثر جوانانی که شرایط سنی ازدواج را تکمیل نموده و قصد تشکیل خانواده دارند، اما تأمین شرایط مادی تشکیل خانواده برای‌شان سنگینی می‌کند، نتوانند به ازدواج مبادرت ورزند و تشکیل خانواده دهند. این امر خود به‌نحوی می‌تواند عامل ترویج‌کننده عمل انحراف جنسی و فحشا در جامعه باشد؛ در حالی‌که تأمین مخارج گزاف عروسی که خود نوعی اسراف بوده، در متون اسلامی عمل حرام است. همین‌طور ده‌ها مورد دیگری موجود است که اساساً با معیارهای دینی ما در تضاد بوده؛ اما عملاً چنین رویه‌های در امور اجتماعی مان حاکم است. قانون برگزاری مراسم عروسی‌ها سال‌ها پار به همین منظور تصویب گردید تا از مصارف گزاف جلوگیری صورت گیرد.

قانون اساسی افغانستان که تا مبنی بر ارزش‌های اسلامی است، دولت را مکلف ساخته تا با رویه‌هایی که خلاف اساسات دینی مسلمانان می‌باشند، مقابله نموده و زمینه طرد آن‌ها را فراهم سازد. اما نکته نگرانی این است که متأسفانه آنچه را قانون اساسی بدان تأکید نموده، تطبیق نگردیده که موارد نقض آن بیش‌تر از موارد تطبیق آن است.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

نتیجه‌گیری

خانواده در صورتی می‌تواند کارویژه‌های خویش را موفقانه به پیش ببرد که حمایت دیگر نهادها خصوصاً نهاد دولت را با خود داشته باشد؛ از همین‌رو، حمایت از نهاد خانواده در نظام حقوقی اکثر کشورها تضمین گردیده، با توجه به این امر، در ماده ۵۴ قانون اساسی افغانستان، نقش خانواده مهم معرفی شده و دولت را مکلف نموده تا از آن حمایت کند. مصداق‌های حمایت از نهاد خانواده را از قانون اساسی افغانستان می‌توان به‌صورت کلی در پنج مورد خلاصه کرد که عبارت می‌شوند از: «۱. ممنوعیت ازدواج‌های اجباری؛ ۲. ممنوعیت ازدواج‌های خردسالان؛ ۳. ممنوعیت کار اجباری بر اطفال و زنان؛ ۴. تأمین نیازمندی‌های اقتصادی، آموزشی و بهداشتی خانواده‌ها؛ ۵. مقابله با رسوم و ارزش‌های خلاف قواعد اسلامی.»

هرچند قانون اساسی افغانستان حمایت از نهاد خانواده را با توجه به تأمین حقوق بشری

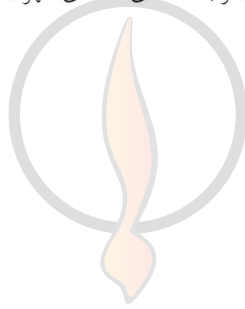
۱. مراجعه شود به بند نهم ماده پنجم قانون منع خشونت علیه زن.

اعضای جامعه، از بایسته‌های مبرم کاری دولت دانسته و تا حد زیادی در قوانین ارگانیک مسأله تأمین رفاه و آسایش اعضای خانواده را بیان نموده؛ لیکن واقعیت امر این است که احکام قوانین در اکثر موارد حالت تعلیقی داشته و کم‌تر تطبیق و عملی شده است؛ از همین لحاظ می‌توان گفت که مشکل اصلی در افغانستان ناشی از عدم قانون نه؛ بلکه آنچه مشکل‌آفرینی می‌کند، بحث رعایت و تطبیق قانون است که تا هنوز به‌صورت بایسته آن تطبیق و عملی نشده و از جانب دیگر، دولت که خود مجری قانون است، در برخی موارد، از رعایت قواعد قانونی سرباز می‌زند. در کل می‌توان گفت که هرچند دولت بر مبنای قانون اساسی، مکلف گردیده تا زمینه مساعد و مناسب زندگی را برای خانواده‌ها تأمین کند؛ اما کارهای بنیادین و درخور توجه در خصوص حمایت و مراقبت از نهاد خانواده صورت نگرفته است؛ پس می‌توان گفت که حمایت قانون در صورتی معنا دار می‌شود که پشتیبانی اجرایی پیدا کند؛ در غیر آن، خطوط سیاهی است که روی کاغذ درج شده، نه چیزی بیش‌تر از آن.

منابع

۱. امیری، فاطمه، ازدواج‌های اجباری، حصارى که دیگران می‌چینند، www.vista.ir، تاریخ مراجعه: ۱۳۹۵/۵/۱۲.
۲. بی‌نام، ازدواج‌های اجباری و پیامدهای ناگوار آن، www.suboot.org.af، تاریخ مراجعه: ۱۳۹۵/۵/۱۲.
۳. بی‌نام، کارکرد خانواده از دیدگاه روان‌شناسی با نگرش منابع اسلامی، www.farsnews.com، تاریخ مراجعه: ۱۳۹۵/۵/۱۲.
۴. حکیمی، اسماعیل، ازدواج‌های زود هنگام، علت‌ها و پیامدها، www.bsharat.com، تاریخ مراجعه: ۱۳۹۵/۵/۱۲.
۵. خموش، کاوون، میراث بهداشت و درمان کززی؛ دستاوردهای وسیع اما بی‌کیفیت <http://www.bbc.co.uk/persian/afghanistan>
۶. دانش، سرور (۱۳۸۹)، حقوق اساسی افغانستان، کابل، انتشارات دانشگاه ابن سینا، چاپ اول.
۷. رهنمود انستیتوت ماکس پلانک برای حقوق اساسی افغانستان، جلد دوم، چاپ اول، ۱۳۸۶.
۸. سازگارا، محسن، کارگران زن مسائل مربوط به کار کودکان و کار اجباری، www.tavana.ir، تاریخ مراجعه: ۱۳۹۵/۵/۸.
۹. سگالین، مارتین (۱۳۸۵)، جامعه‌شناسی تاریخی خانواده، ترجمه حمید الیاسی، تهران، انتشارات مرکز، چاپ چهارم.
۱۰. صدیق زلیق، معارف افغانستان به روایت آمار، <http://www.dw.de>، تاریخ مراجعه: ۱۳۹۳/۸/۳.

۱۱. قانون اساسی افغانستان.
۱۲. قانون مدنی افغانستان.
۱۳. قانون منع استخدام اطفال در قطعات نظامی.
۱۴. قانون منع خشونت علیه زن.
۱۵. کوئن، بروس (۱۳۹۳)، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه غلام‌عباس توسلی و رضا فاضل، تهران، انتشارات سمت، چاپ بیست و ششم.
۱۶. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶)، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.
۱۷. لولو، مارک، پیامدهای ازدواج زیرسن، www.8am.af، تاریخ مراجعه: ۱۳۹۵/۵/۸.
۱۸. وبسایت موج نور، www.mojenoor.com، تاریخ مراجعه: ۱۳۹۵/۵/۸.
۱۹. وبسایت وزارت معارف، <http://moe.gov.af>، تاریخ مراجعه: ۱۳۹۵/۵/۸.
۲۰. ویس وده (۱۳۸۱)، جامعه‌شناسی برای اقتصاد، ترجمه هادی صمدی، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول.



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴